

چاپ  
هفتم

کتاب  
و خ  
لا  
نشر افق

سپینتیموس هیپ

# پرواز Flyte

پرفروشترین  
به انتخاب  
نیویورک تایمز،  
هفته نامه‌ی نانتیران  
و کتاب سنس

انجی سیج  
مهداد مهدویان

---

درباره‌ی نویسنده	/ ۱۳
یک سال قبل، شب میهمانی، شام کارآموزی	/ ۱۵
عنکبوت‌ها	/ ۱۹
راه جادوگر	/ ۳۱
اسب سیاه	/ ۴۱
سایمون صحبت می‌کند	/ ۵۳
رعد	/ ۶۱
دروازه‌ی شمالی	/ ۶۹
گلخانه	/ ۷۹
آزمایشگاه	/ ۹۱
شماره‌ی سیزده	/ ۱۰۱
مسافرت	/ ۱۱۷
سفر جینا	/ ۱۲۹
حیاط قایقی ژانت مارتین	/ ۱۳۵
جنگل	/ ۱۴۷

---

گمشدگان	/ ۱۵۹
درخت	/ ۱۶۹
زمین های بد	/ ۱۸۱
نقب	/ ۱۸۷
دوربین مخفی	/ ۱۹۵
شکلات	/ ۲۰۱
وورم خاکی	/ ۲۱۳
زمین گوسفندها	/ ۲۲۵
اردوی هیپها	/ ۲۳۷
پسر گرگی	/ ۲۵۱
بندر	/ ۲۶۵
خانه‌ی عروسکی	/ ۲۷۷
کارآگاه باشی	/ ۲۸۷
خانه‌ی جادوگر بندر، کاون	/ ۲۹۵
جاده	/ ۳۰۹

- 
- ۳۱۷ / پرواز و جنگ  
۳۳۱ / توی باتلاق مرام  
۳۴۷ / اژدها  
۳۵۹ / آتش آبدار  
۳۶۹ / خیز برای پرواز  
۳۸۱ / پرواز  
۳۹۵ / فرود  
۴۰۳ / بازگشت  
۴۱۵ / در جست و جوی دراکس  
۴۳۱ / اتاق کیپ  
۴۴۱ / توی تونل های یخی  
۴۵۵ / بیتل در برج جادوگر  
۴۶۳ / جابه جایی  
۴۷۱ / شناسایی  
۴۸۳ / اولین پرواز

---

۴۹۵ / آخرین پرواز  
۵۰۵ / برج دیده‌بانی  
۵۱۵ / زندان  
۵۲۵ / اتاق ملکه  
۵۳۵ / ملکه‌ی جوان  
۵۴۹ / پرواز  
۵۶۵ / قبلاً چه اتفاقی افتاد...

## یک سال قبل، شب میهمانی شام کارآموزی

توی باتلاق‌های مرام<sup>۱</sup> شب شده است. ماه کامل روی آب‌های سیاه می‌نبد و چیزهای شبانه را روشن می‌کند که پی‌کار خودشان می‌روند. سکوت حکم فرماست و هرازگاهی با صدای قل‌قل لجن‌های لرزان تکسته می‌شود و موجوداتی که زیرشان زندگی می‌کنند به طرف جشن می‌روند. یک کشتی پر از ملوان توی لجن‌ها غرق شده است و چیزها گیرسند، ولی باید برای باقی‌مانده‌ی غذاها با پریزاده‌های لجن‌های لرزان حگگند. هرازگاهی حباب هوا، چیزی را از کشتی به سطح آب می‌آورد. لوله‌های بزرگ و دیرک‌های بادبان روی سطح لجن‌ها ظاهر می‌شوند که با قیر سیاه و کلفت پوشانده شده‌اند. انسان سواره نباید هیچ وقت شب‌ها توی باتلاق‌های مرام برود، ولی کسی از دور با بلمی کوچک و پاروزنان غریب کشتی می‌آید. مویش فرفری و روشن است و توی هوای نمناک

---

1. Marram

باتلاق آویزان است. چشم‌های سبز تیزش با عصبانیت به تاریکی شب خیره شده‌اند. او غضبناک چیزی را پیش خودش زمزمه می‌کند و صحنه‌ی دعوای آن شب را بارها و بارها پیش خودش مرور می‌کند. از خودش می‌پرسد دیگر چه اهمیتی دارد؟ او توی مسیر تازه‌ی زندگی‌اش است. جایی که استعدادهایش شناخته می‌شوند و به خاطر یک تازه به دوران رسیده‌ی بی‌سر و پا سرکوب نمی‌شوند.

وقتی به چیزهای باقی‌مانده از کشتی نزدیک می‌شود - دکل که از لجن‌ها بیرون زده با پرچمی آویزان، پاره و قرمز با سه ستاره که رویش ردیف شده‌اند - بلم کوچک را توی کانال کوچکی هدایت می‌کند که او را تا پای دکل جلو می‌برد. می‌لرزد. نه از سرما، بلکه از وحشتی که در هوا پیچیده است. این فکر که جنازه‌های زیر پایش که از کشتی باقی مانده‌اند، به وسیله‌ی پریزاده‌های لجن‌های لرزان تمیز شده‌اند، او را تا سر حد مرگ می‌ترساند. حالا بقایای کشتی سرعتش را کم کرده‌اند. او بلمش را مستقیم جلو می‌راند تا جایی که مجبور می‌شود بایستد. آن‌جا چیزی زیر آب است که جلوی راهش را گرفته است. او به لجن‌های شور مزه خیره می‌شود. اول چیزی نمی‌بیند، ولی کم‌کم... چیزی را می‌بیند که زیر نور ماه مثل یخ سفید است. دارد تکان می‌خورد... از توی آب بالا می‌آید و یک دفعه اسکلتنی که به وسیله‌ی پریزادها کاملاً پاک و خورده شده است، سطح آب را می‌شکافد و مقداری ماده‌ی لزج روی آدم توی بلم می‌پاشد.

بلمران از هیجان و ترس می لرزد. اجازه می دهد تا اسکلت سوار قایق شود، پشت سرش جا خوش کند و کشکک‌های زانوی تیزش را توی پشتش فرو کند. بلمران از حلقه‌های انگشت‌های استخوانی اسکلت تشخیص می دهد که این همان چیزی است که دنبالش بوده است. اسکلت خود دام دانیال<sup>۱</sup>، ساحر دوبار جادوگر ویژه شده و در نظر بلمران، بهترین جادوگری که تا امروز دیده است. البته بهترین در مقایسه با جادوگر ویژه‌ای که مجبور بود با او شام مهیمانی کارآموزی بخورد.

بلمران با اسکلت معامله‌ای می کند: قول می دهد تمام سعی اش را بکند تا اسکلت به زندگی برگردد و جایگاه اصلی اش را در دنیا به دست آورد. اسکلت هم قول می دهد او را به کارآموزی اش قبول کند.

بلم به راهش ادامه می دهد و با اشاره‌ی انگشت سبابه‌ی استخوانی اسکلت که به پشت بلمران می خورد، به جلو هدایت می شود. بالاخره آن‌ها به لبه‌ی باتلاق می رسند. اسکلت آن‌جا از بلم بیرون می آید و جوان قدبلند با موی روشن را به طرف غم‌انگیزترین محلی می برد که تا به حال دیده است. مرد جوان اسکلت را دنبال می کند که لخلخ کنان جلو می رود. اسکلت او را از توی زمینی متروکه جلو می برد. منظره‌ای که مرد جوان دیده، لحظه‌ای جلوی چشمش می آید. ولی این فکر فقط برای چند ثانیه